

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان امام (رض) در دلالت «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» بر لزوم

عرض کردیم که امام (رض) بعد از اینکه فرمودند وفای به عقد؛ یعنی عمل به مقتضای عقد، سه بیان برای استفاده «لزوم» از این آیه شریفه ذکر کردند. بیان اول ایشان این بود که بگوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» از باب ذکر لازم و اراده ملزوم است. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» لازمه‌ی لزوم عقد است؛ یعنی اگر عقدی لازم شد، وفای به آن واجب است. بگوییم این از باب کنایه است. معنای دوم این بود که بگوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» يك وجوب و الزام عقلایی است و لازمه این الزام عقلایی؛ لزوم عقد است.

معنای سوم این بود که اصلاً نه کنایه باشد و نه چیز دیگر، بلکه يك وجوب مولوی تعبدی شرعی است که شارع می‌گوید وفای به عقد واجب است. که اینها را توضیح دادیم. بعد از اینکه این سه بیان را ذکر کردند، می‌فرمایند ما اگر بخواهیم بر ظاهر این آیه شریفه جمود کنیم، آیه می‌فرماید «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ، ظاهر آن امر است و امر، ظهور در امر مولوی دارد.

این نکته را قبلاً مکرر عرض کرده‌ایم که در دوران بین این که يك امری، مولوی باشد یا ارشادی، ظهور در مولوی بودن دارد. ظاهر آیه این است که خداوند، مثل «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» ، که می‌گوییم يك وجوب مولوی شرعی است، اینجا هم ظاهر آیه يك وجوب مولوی تعبدی شرعی است. اما می‌فرمایند ما اگر بخواهیم به حسب اعتبار حساب کنیم، باید بگوییم آن وجه دوم، وجه صحیحی است.

نکته‌ای که در اینجا دارند این است که اصلاً فقهاء، التزام به اینکه این وجوب، يك وجوب مولوی شرعی باشد، پیدا نمی‌کنند و چنین چیزی را قبول ندارند. معنای اول همین بود که بگوییم وجوب مولوی شرعی است، اما از باب ذکر لازم و اراده ملزوم است. معنای سوم این بود که بگوییم وجوب مولوی شرعی است، اما بحث کنایه و غیره در کار نیست.

قدر مشترک معنای اول و معنای سوم این است که بگوییم این «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» يك وجوب مولوی شرعی است، منتها در معنای اول می‌گفتیم خودش مراد نیست، بلکه ذکر لازم و اراده ملزوم است، اما در معنای سوم می‌گوئیم خودش مراد است. اما اشکال مشترک معنای اول و سوم این است که فقهاء نمی‌پذیرند که «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» يك وجوب مولوی تعبدی داشته باشد. در نتیجه باید همان معنای دوم را قائل شویم و بگوییم يك الزام عقلایی است و ارشاد می‌کند به آنچه که عقلاء هم قائل هستند که عقلاً قائل به لزوم عقد هستند. تا اینجا استدلال ایشان تمام می‌شود.

اشکال بر استدلال به «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» برای لزوم

بعد می‌فرمایند فقهاء دیگر، مثل شیخ اعظم انصاری(ره) که به این آیه برای «لزوم» استدلال کرده‌اند، با يك اشکال معروفی مواجه شده‌اند که اصلاً این اشکال در باب آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» معروف است و آن «تمسك به عام در شبهه مصداقيه» است. بیان اشکال این است که در «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ، متعلق و موضوع؛ «عقد» است، وفای به عقد واجب است. بعد از اینکه یکی از آن دو نفر فسخ می‌کند، اگر این فسخ مؤثر واقع شود، ما دیگر عقدی نداریم.

اگر این فسخ واقعاً مؤثر واقع شده باشد، عقد را از بین برده، وقتی عقد از بین رفته باشد، دیگر «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» معنا ندارد. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» وقتی است که عقد، ثابت و موجود است، آنگاه شارع می‌فرماید وفای به آن واجب است. اما در جایی که معاطاتی واقع شده، یکی از آن دو نفر فسخ کرد، اینجا نمی‌دانیم آیا عقد موجود است یا موجود نیست؟ اگر بخواهیم برای لزوم عقد، به «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» استدلال کنیم، این می‌شود «تمسك به عام در شبهه مصداقيه»، چون الان نمی‌دانیم این مصداق عقد هست یا مصداق عقد نیست؟

مرحوم امام(رض) فرموده‌اند طبق سه بیانی که ما ذکر کردیم (که در میان این سه بیان، بیان دوم را ترجیح دادند و فرمودند این ارشاد به يك حکم عقلایی و الزام عقلایی است)، اشکال «تمسك به عام در شبهه مصداقيه» دیگر مطرح نمی‌شود. چرا؟ برای اینکه طبق این بیان، نتیجه می‌گیریم که «العقود لازمة» ، حال اگر خداوند از ابتدا به جای «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» فرموده بود «العقود لازمة» و قانون گذاشته بود که در شریعت من تمام عقود لازم هستند إلا ما خرج بالدلیل، اینجا اگر معاطاتی هم واقع می‌شد، می‌گفتیم این هم تحت این عنوان کلی قرار می‌گیرد و کسی نمی‌گوید این تمسك به عام در شبهه مصداقيه است.

طبق این بیان می‌گوییم گویا خداوند فرموده «جميع العقود لازم» و یکی از آنها هم معاطات است. معاطاتی واقع شده، شك می‌کنیم لازم است یا نه؟ می‌گوییم خدا فرموده جميع عقود لازم است، در بیمه شك می‌کنیم لازم است یا نه؟ خدا فرموده جميع عقود لازم است، دیگر تمسك به عام در شبهه مصداقيه نمی‌شود.

اما طبق استدلال مرحوم شیخ(قده) این شبهه مطرح است. البته محقق نائینی(ره)، مرحوم میرزای شیرازی(رض) و عده‌ای در مقام جواب از این شبهه برآمده‌اند، چون استدلال به این آیه برای لزوم، در کلمات بسیاری از بزرگان مطرح شده است و این شبهه را هم مطرح کرده‌اند، اما این شبهه روی این بیان‌های سه‌گانه که در اینجا ذکر کردیم، جریان ندارد.

اشکال محقق اصفهانی(ره) بر استدلال به آیه بر لزوم

سپس امام(رض) می‌فرمایند با این بیان ما، دو اشکال دیگر هم دفع می‌شود؛ یکی اشکال محقق اصفهانی(ره) در حاشیه مکاسب است، که فرموده «ان مقتضى عقد البيع أن المبيع ملك للمشتري بالعوض»؛ مقتضای عقد بیع، ملکیت است، یعنی مبيع، ملك مشتری می‌شود. «و القيام بهذه المقتضى بالحفظ عليه بابقائه و عدم ازالته»؛ قیام به این مقتضا، یعنی ملکیت برای مشتری، به این است که بگوییم این ملکیت باقی است و زایل نشده است. حال اگر ما بخواهیم این مقتضا را حفظ کنیم، باید بگوییم این ملکیت باقی است و از بین نرفته است.

بعد می‌فرمایند «و أمّا مقتضى الملك و هو أجنبي عن مورد العقد» ؛ اما خود ملکیت يك اقتضایی دارد، اقتضای آن؛ تسلیم و تسلّم است، اقتضای آن این است که حالا که این مال، ملك مشتری شد، بایع این مبيع را به مشتری تسلیم کند. می‌فرماید تسلیم و تسلّم، مقتضای خود عقد نیست، مقتضای ملك است. یعنی اگر چیزی ملك انسان شد، انسان می‌تواند بگیرد، باید به دیگری

تسلیم کنیم.

می‌فرمایند اشکالش این است که آیه می‌فرماید به مقتضای عقد عمل کنید، مقتضای عقد بیع؛ ملکیت است، شما که الان مسأله تسلیم و تسلّم را مطرح می‌کنید، بخواهید بگویید آیه می‌گوید به مقتضای مقتضا عمل کنید، در حالی که آیه دلالت بر لزوم عمل به مقتضای مقتضا ندارد، آیه می‌گوید به مقتضای خود عقد عمل کنید.

پس باز دقت بفرمایید؛ اشکال محقق اصفهانی(قده) این است که آیه می‌فرماید به مقتضای عقد عمل کنید. مقتضای عقد در بیع؛ «ملکیت» است، عمل به ملکیت، عمل به مقتضای بیع است. یعنی بگوییم این عقد ملکیت آورد حالا ملك اوست، آن را ابقاء کنیم. اما اگر بخواهیم بگوییم بعد از این باید به او تسلیم کرد، این تسلیم، مقتضای مقتضاست و آیه دلالت بر وجوب وفای به مقتضای مقتضا ندارد. می‌فرماید «وَأَمَّا مَقْتَضَى الْمَلِكِ وَهُوَ أَجْنَبِيٌّ عَنْ مَوْرَدِ الْعَقْدِ»؛ مقتضای ملك، اجنبی از مورد عقد است، «وَالْوَفَاءُ هُوَ الْعَمَلُ بِمَقْتَضَى الْعَقْدِ لَا مَقْتَضَاءَ الْمَقْتَضَا» ، وفا؛ عمل به مقتضای خود عقد است، نه عمل به مقتضای مقتضای عقد. این اشکال مرحوم اصفهانی(ره) است.

جواب امام(رض) از اشکال محقق اصفهانی(ره)

امام(رض) می‌فرمایند با این بیانی که ما ذکر کردیم، دفع کلام محقق اصفهانی(ره) روشن است. گویا می‌خواهند اینطور بیان کنند که شما يك «مقتضای عقد» درست کردید، يك «مقتضای مقتضا» درست کردید. این روی دقت عقلی است. عقل می‌گوید وقتی شما عقد خواندید، مقتضای عقد، ملکیت است. بعد دوباره می‌گوید عقد می‌گوید مقتضای ملکیت؛ تسلیم و تسلّم است.

اینجا تحلیل عقلی است. اما اگر به عرف مراجعه کنیم، عرف تسلیم و تسلّم و عدم استرجاع را از مقتضیات عرفی خود عقد می‌داند. عرف می‌گوید وقتی عقد کردی، وفای به عقد این است که جنس را به مشتری بدهی و مشتری هم پول را به بایع بدهد. این از مقتضیات عرفی خود عقد است و لو با تحلیل عقلی، شما فرمودید این مقتضای مقتضا است. سپس مثالی ذکر می‌کنند که «فَلَوْ عَقَدَ الْبَيْعَ عَلَى عَشْرَةِ ارْطَالٍ وَلَمْ يَسْلَمْهَا خَارِجاً وَلَمْ يَفْسَخِ الْعَقْدَ لَا يَقَالُ وَفَا بَعْدَهُ» اگر بیع را بر ده رطل واقع کند، و در خارج به او تسلیم نکند، و عقد را فسخ هم نکند، نمی‌گویند به عقدش وفا کرد. می‌فرماید این اشکال مدفوع است.

اشکال محقق ایروانی و مرحوم مامقانی(رحمهما الله) بر استدلال به این آیه بر لزوم

اشکال دیگر، توهمی است که در حاشیه مرحوم مامقانی(ره) و حاشیه مرحوم ایروانی(رض) بیان شده است. خلاصه اشکال این است که امر در «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ، از دو حال خارج نیست؛ «إِمَّا إِرْشَادٌ إِلَى حَسَنَةٍ وَرِجَاحَةٍ عَقْلًا وَ عَقْلَانِيًّا» ؛ یا ارشاد به این است که وفای به عقد، عقلاً و عقلاً حسن و خوب است و رجحان دارد. اگر رجحان باشد، که بر مدعای ما فایده‌ای ندارد، وقتی ارشاد به این است که وفای به عقد، عند العقلاء رجحان دارد، فایده‌ای ندارد. «أَوْ مَوْعِظَةٌ حَسَنَةٌ يَثْبُتُ بِهَا الْأَسْتِحْبَابُ» ؛ یا کاری به ارشاد عقلاً ندارد، کاری به رجحان عقلاً ندارد، بلکه خداوند در مقام موعظه حسنه است؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» [] مثل اینکه در میان خود عرف، وقتی دو نفر با هم اختلاف می‌کنند، پیش يك عالم می‌آیند، عالم به آنها می‌گوید با هم اصلاح کنید. این معنایش این است که این کار، کار خوبی است.

این را هم اگر نگوییم ارشاد به رجحان نزد عقلاست، باید بگوییم خودش يك رجحان و استحبابی را می‌رساند. وفای به عقد کردن مستحب است. در نتیجه؛ نه طبق معنای اول و نه طبق احتمال دوم، اصلاً آیه کاری به ما نحن فيه ندارد. طبق معنای اول؛ ارشاد الی ما هو راجح عند العقلاست، یعنی عقلاً این را می‌پسندند و رجحان می‌دهند، شما هم همین کار را انجام دهید. اما طبق معنای

اول، دیگر وفای به عقد، عنوان استحباب شرعی ندارد.

طبق معنای دوم؛ کاری به عقلا نداریم، شارع می‌گوید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ، این يك رجحان شرعی دارد و رجحان شرعی، همان استحباب است. طبق احتمال اول؛ رجحان عقلایی است و رجحان عقلایی، استحباب ندارد. طبق معنای دوم؛ رجحان شرعی است و رجحان شرعی، استحباب است. در نتیجه آیه دلالتي بر لزوم ندارد. این اشکالی است که این دو بزرگوار در حاشیه خود آورده‌اند. در آخر اشکال می‌گوید «لا سيما مع اختصاص الخطاب بالمؤمنين و المسلمين» ، چون در آیه فرموده «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، خطاب اختصاص به مؤمنین دارد، در حالی که عقود، فقط بین مؤمنین نیست.

دقت کنید؛ يك وقت خدا می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» ، نماز، روزه، حج و امثال اینها مربوط به مسلمانهاست و اصلاً در غیر مسلمانان معنا ندارد. اما معامله يك امری است که مربوط به همه است، مسلمان و غیر مسلمان ندارد، همه معامله انجام می‌دهند. پس معلوم می‌شود اینکه در اینجا عنوان «آمنوا» را آورده و فرموده «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ، يك حکم استحبابی را بیان می‌کند، و الا از آنجا که عقود مربوط به همه عقلای عالم است، خطاب به «آمنوا» معنا ندارد.

جواب امام(رض) بر اشکال این دو محقق(ره)

امام(رض) در جواب فرموده‌اند اولاً ما در اصول خوانده‌ایم که صیغه امر، ظهور در وجوب دارد و تا قرینه‌ای بر خلاف این ظهور نیاید، از آن دست بر نمی‌داریم. «أوفوا» امر است، امر هم ظهور در وجوب دارد، حجت در وجوب است، از این حجت رفع ید نمی‌کنیم، مگر به يك حجت أقوا. باید يك دليل داشته باشیم، بدون دليل نمی‌توانیم بگوییم «أوفوا» را حمل بر استحباب کنیم. و مجرد اینکه يك امری نزد عقلا خوب است و رجحان دارد، قرینه نمی‌شود که امر را از وجوبش برگردانیم. شما به عقلا مراجعه کنید، عقلا می‌گویند که صدق و راستگویی خوب است، اما در شرع می‌بینیم که کذب حرام است، کذبی که در مقابل صدق است.

مجرد اینکه يك چیزی حسن است، سبب نمی‌شود که صیغه امر را از ظهور در وجوب، منصرف کنیم. ثانیاً شما مسلم گرفته‌اید که در نزد عقلاء، عمل به عقد رجحان دارد. چه کسی این را گفته است؟ به نظر ما در نزد عقلا، عمل به عقد، وفای به عقد، لازم است و تخلف از عقد را قبیح می‌دانند. شما دو بزرگوار يك مطلب را مسلم فرض کردید و می‌گویید «عند العقلا الوفاء بالعقد راجح»، می‌گوییم اشتباه شما در همین است، بلکه باید گفت «عند العقلا الوفاء بالعقد لازم و التخلف عن العقد قبیح». بگویید اگر عند العقلا این چنین است، پس عقودي مثل وکالت، شرکت و مضاربه، و عقودی که جایز هستند، اگر بخواهیم خیلی دقیق حرف بزنیم، باید بگوییم اینها اصلاً معاهده و معاهده نیست، از سنخ معاهده و معاهده خارج است و الا نمی‌توانیم بگوییم وفای به هر عقدی واجب و تخلف از هر عقدی قبیح است.

آن وقت بگوییم در این چند مورد، تخلف کردن و انجام این کار قبیح اشکالی ندارد. تخصیص در امر قبیح که معنا ندارد. اگر فعلي قبیح است، در همه جا قبیح است. اگر تخلف از يك عقدی قبیح است، همه جا قبیح است. پس معلوم می‌شود اینجا که می‌گویند تخلف مانعی ندارد، در موردی است که واقعاً از سنخ معاهده و معاهده نیستند. بعد می‌فرمایند اما اینکه گفتید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» قرینه می‌شود بر اینکه اینجا بحث رجحان مطرح است، می‌فرمایند اگر این فراز از آیه، مشعر به وجوب نباشد، دلالت بر ترجیح استحبابی ندارد.

بیان کلام ایشان این است که؛ عقلا خودشان به عقود وفا می‌کنند. شارع می‌گوید در شریعت من، شما مؤمنین باید توجه بیشتر داشته باشید و از شما انتظار بیشتری است. لذا می‌فرماید اینکه اینجا بحث رجحان مطرح است، می‌فرمایند اگر این فراز از آیه،

مشعر به وجوب نباشد هم خودش مشعر به وجوب است. تا اینجا کلمات امام(رض) را عرض کردیم.

اکنون باید ببینیم چرا روی این تقریبات ثلاثه که امام(ره) فرمودند، شبهه تمسك به عام در شبهه مصداقيه جریان ندارد؟ این مهمترین نکته‌ای است که باید بیان شود.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.